

طنز و مزاح در آثارِ نعمت خان عالی

راجندر کمار*

طنز و مزاح تقریباً در ادبیات هر زبانی یافته می‌شود. بذله‌گویی و حاضر جوابی و نکته‌گویی و امثال آن خصوصیات طبیعی هر زبان می‌باشد. به همین سبب ادبیات نیز پر از طنز و مزاح و هزلیات است. برای آگاهی از اخلاق و آداب و ذوق لطیف عمومی یک دوره، بهترین راه مراجعه به ادبیات طنز و مزاح آن دوره می‌باشد زیرا طنزگویی با تهذیب و ادب توأم است و در مسائل اجتماعی و انتقاد بر مفاسد عمومی واقعاً وسیله بسیار مؤثر و پسندیده گردیده است. طنزنویس طنز و هجو را به منظور اصلاح مفاسد اخلاق اجتماعی و انفرادی در آثار خود می‌بافد تا کم و بیش چیزی اصلاح بشود.

در آثار نعمت خان عالی طنز و مزاح و هجو به صورت غنی دریافت می‌شود. او صلاحیت و استعداد و هوش خود را در این صنف نسبت به اصناف دیگر سخن بیشتر و بهتر به کار برده است. وی طبع ظریف و مزاح پسندی داشت. بذله‌گویی و حاضر جوابی او زبانه‌زنی خاص و عام بود. علل سیاسی و موجبات اجتماعی و شخصی او را برمی‌انگیخت تا احساسات خود را به صورت طنز و فکاهی و هجو ابراز نماید. در ادبیات فارسی هند نعمت خان عالی بزرگترین طنزنگار و هجونویس بین ادبا و شعرا گفته می‌شود. این اغراق نیست وقتی به این صنف نگاه می‌اندازیم خیلی کمتر نویسندگان و شعرای هند را درمی‌یابیم که در صنف طنز و مزاح مهارت داشته باشد.

عالی سرفهرست آنها می‌باشد. او در صنف طنز و مزاح این قدر شهرت یافته بود که شاعر معروف بیدل او را حاجی هجو می‌گفت.^۱

میرزا محمد نورالدین مخاطب به نعمت خان و متخلص به «عالی» در خانواده‌ای که بیشتر افراد آن طبیب بودند، چشم به جهان گشود. آبا و اجداد او در شیراز در فن طبابت معروف بودند. پدر عالی حکیم محمد فتح‌الدین عم حکیم محمد خان بود که در زمان شاهزادگی بهادر شاه اوّل پادشاه مغول هند (۲۳-۱۱۱۶ هـ) مصاحب وی بود. سال تولد عالی به درستی معلوم نیست ولی اشاراتی در کلیات عالی موجود هستند و از آنان می‌توان حدس زد که عالی در سال ۱۰۴۸ هجری^۲ به دنیا آمده باشد. عالی در کودکی با پدر خود به شیراز رفت و در همانجا تحصیلات علوم متداوله را با علوم طبابت حاصل کرد و پس از آن بار دیگر به هند مراجعت نمود و به سلک ملازمت شاهجهان درآمد. عالی در بهادر شاهنامه می‌نویسد:

”جدّ میرزا محمد که از عهد حضرت فردوس آشیان شاهجهان حلقه بندگی این عتبه علیه سلطنت بنیان در گوش دارد و غاشیه خدمت این سده سنیه کعبه آستان بردوش و در زمان حضرت خلد مکان (شاه عالمگیر) اولاً مخاطب به نعمت خان و ثانیاً به مقرب خان و الحال از فیض قدردانی پادشاه عالم و فاضل خدیو عارف صاحب دل حضرت پیر و مرشد کامل (بهادر شاه اوّل) به خطاب دانشمند خان سرفراز است.“^۳

عبارت بالا روشن می‌سازد که عالی از زمان پادشاه شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۲۸ هـ ق) به ملازمت پادشاه درآمد است ولی این روشن نیست که عالی به چه سمتی به ملازمت شاهی درآمد ولی کار طبابت او توأم با ملازمت او بود. با این همه مشغولیات در سخن‌پردازی نیز اشتغال می‌جست. در این ایام به مناسبت کار طبابت تخلص او «حکیم» بود، چنانکه می‌نویسد:

۱. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌التفایس (تذکره شعرای فارسی سده دوازدهم هجری)، نسخه خطی شماره ۶۹۶، کتابخانه بانک پور، ورق ۳۲۵، مآثر عالمگیری، ص ۲۶۷.

۲. مقبول احمد، سید: شرح احوال و آثار و سبک نظم و نثر نعمت خان عثمانی شیرازی، انجمن فارسی، دهل، ص ۲۸.

۳. بهادر شاهنامه، ص ۷۲.

”بر تحقیق خاطر ناموران روشن گیر این نکته متقوش باد که راقم حروف در بدایت حال و قال به مناسبت شغل طبابت که سمت مروثی بود، حکیم تخلص می نمود“.

اما عالی نه از کار طبابت و نه از تخلص حکیم راضی بود. بنابراین شغل طبابت را رها کرده و تخلص خود را به صلاح «ملاً شفیعا» مخاطب به «دانشمند خان» که عالی او را استاد خود می دانست، از «حکیم» به «عالی» تبدیل کرد. در این خصوص عالی می نویسد: ”بعد از آن که از بیماری تیمار علاج بیماران وارست و به دستگیری ترک همدستی فرودستان از دست نبض دیدن جست، برای اختیار تخلص حکیم تصحیف «چه کنم» شد. جناب مستطاب مولوی استادی ارسطوی زمان افلاطون دوران نواب دانشمند خان از اراده تبدیل تخلص آگهی یافته فرمود که چون رتبه سخن بلند است، عالی تخلص باید کرد“^۲.

سال تبدیل تخلص از حکیم به عالی معلوم نیست اما مسلماً پیش از وفات ملاً شفیعا در سال ۱۷۱۱ هجری بوده است. اشعاری که عالی در اوایل عمر گفته و در آن تخلص حکیم را به کار برده است، در دیوانش از چند بیت تجاوز نمی کند، مثلاً در «تاج الفصیده» چند جا حکیم را به کار برده است. احتمال می رود که او در موقع تدوین اشعار خود در مقطع هایی که تخلص اولیه اش را آورده بود، به مناسبت تخلص تازه اش تجدید نظر کرده باشد.

طوری که گفته شد، عالی از خانواده اطباء بود و خود او هم طبابت می کرد، بنابراین او با کمبودهای حرفه ای طبابت آشنا بود. او مناظره ای سروده و در آن بر بی استعدادی اطباء طنز گفته است. یک حکیم موسوم به ظاهر فوت کرد. عالی مرثیه اش نوشته و در آن طنز و مزاح را به کار برده و چنین می گوید:

در طبابت وقوف ظاهر بود طرفه کاری حکیم ظاهر بود
هر دوایی نبود کم از نیش گشت بیمار و شد معالج خویش

۱. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: خوان نعمت، مطبع محمدی، دهل، ص ۲.

۲. همان ص ۲۱-۲۰.

ملک الموت دید می‌میرد بی‌اجل خود چگونه جان گیرد
 به‌سرش رفت تا کند آگاه که اجل نیست دست‌دار نگاه
 کرد آغاز مدعا به‌دلیل کیستی گفت، گفت عذرائیل
 جست و چسبید بر گریبانش کرد قصد گرفتن جانش
 نعره می‌زد کزین دیار برو کاروبار مرا شریک مشو
 هست این شهر در اجاره من مرگ وقف علاج و چاره من^۱

از احوال آغاز ملازمت عالی اطلاع درست در دست نیست ولی بعد از مطالعه آثارش تنها این اطلاع به‌دست می‌رسد که همراه با وظایف مأموریت، مشق سخن می‌کرد و در روزهای محاصره قلعه گولکنده و حیدرآباد در سال‌های ۷-۱۶۸۵ م او به‌سمت وقایع‌نویس در لشکرگاه شاه عالمگیر استخدام شده بود. عالی با نوشتن واقعات این محاصره که در حقیقت شاهکار او به‌شمار می‌رود، شهرت عظیم یافت. در سال ۱۶۸۵ م/۱۰۹۷ هجری چون قلعه مذکور به‌دست عالمگیر آمده بود، عالی قطعه ذیل را در تاریخ فتح مزبور گفته و به‌نظر پادشاه رسانیده و خلعتی یافت^۲؛ تاریخ هم از این قطعه برمی‌آید:

از حضرت پادشاه غازی گردید دل جهانیان شاد
 آمد به‌قلم حساب تاریخ شد فتح به‌جنگ حیدرآباد^۳

(۱۰۹۷ هجری)

شیوه تحریر وقایع محاصره مزبور که در آن بر سیاست و لشکرکشی عالمگیر عالی طنز و هجو کرده بود، پادشاه را ناراض کرد اما ضرر جانی یا مالی به‌او نرسیده و فقط از عهده وقایع‌نویس و اردوگاه اخراج گردید. قلم شاعر و نویسنده شمشیری دو دم است. او ممدوح خود را به‌اوج فلک می‌رساند و اگر بر سرطنز و هجو می‌آید، برای فرو نشاندن آتش‌کین و خشم به‌همان قدرت (تخیل در نسبت دادن هرگونه رذالت به‌او) سلب هر نوع شرافت از او نیز خودداری نمی‌کند. عالی در این مورد هیچ امتیازی برای

۱. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی، مطبع نولکشور، لکهنو، ص ۲۳۹.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): مآثرالکرام، چاپ لاہور، ۱۹۱۳ م، ص ۷-۱۳۶.

۳. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: کلیات عالی، نسخه خطی شماره ۱۵۸۱، ورق ۶۳.

مقام و منصب قابل نبود. به حدی که حتی شاه عالمگیر نیز از قلم شوخ و گستاخ او نرسد. در هجو او می‌گوید:

تا چند کسی دست دعا بردارد کاین ظالم از این مهلکه پا بردارد
بنشسته چنان قوی که برداشتنش کار دگری نیست، خدا بردارد^۱

زمن هجو مزبور به درستی معلوم نیست اما آن را می‌توان بین سال ۱۰۹۸ و ۱۱۰۴ هجری دانست یعنی میان زمانی که عالمگیر به سبب روش تحریر وقایع حیدرآباد بر عالی عتاب نموده بود. چند سال بر همین منوال گذشت تا در سال ۱۱۰۴ هجری خشم پادشاه فرو نشست و شاه عهده داروگی مطبخ شاهی را با خطاب «نعمت خان» به عالی تفویض کرد. در پایان خوان نعمت، عالی می‌نویسد:

«خطابی که از جانب پادشاه جهان (عالمگیر) عطا آمد، نعمت خان است. از لطایف غیبی تاریخ چنین یافتم «شکر نعمت واجب واجب» (۱۱۰۴ ه)»^۲.

به قول مؤلف سفینه خوشگوار، شاه عالمگیر با خطاب مذکور منصب پانصدی نیز به عالی اعطا کرد.^۳

عالمگیر در اواخر عهد پادشاهی خود عالی را به لقب «مقرّب خان» ملقب و به داروگی جواهرخانه شاهی عهده دار ساخت. این نوازش بر تقرّب و اعتمادی که عالی در نظر عالمگیر داشت دلالت می‌کند. عالی قطعه زیر را در تشکر اعطای خطابی گفته است که از آن سال ۱۱۱۳ هجری برمی‌آید:

بهر تاریخ خطاب خود چو عالی فکر کرد

سر برآورد از حساب و «خان عالی شأن» نوشت^۴

(۱۱۱۳ ه ق)

عالی این مأموریت نو را تا وفات شاه عالمگیر در سال ۱۱۱۸ ه/۱۷۰۷ م به دست داشت. اواخر عمر عالی، چه در سمت وقایع‌نویسی و چه در مأموریت‌های داروگی مطبخ و جواهرخانه شاهی، بیشتر در دکن و در رکاب عالمگیر سپری شد. در موقع

۱. منبع پیشین، ورق ۱۰۰.

۲. خوشگوار دهلوی، بندر این داس: سفینه خوشگوار، به اهتمام سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوری، ص ۵۹.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): مآثر اکرام، چاپ لاهور، ۱۹۱۳ م، ص ۱۳۷.

وفات عالمگیر، عالی نیز در شهر اورنگ‌آباد بود. وفات شاه به‌دنبال خود اغتشاش سیاسی را همراه داشت. پسران عالمگیر موسوم به محمد اعظم و محمد معظم برای جلوس بر تخت پادشاهی از راه جنگ درآمدند. وقتی خیر حرکت شاهزاده محمد معظم به طرف پایتخت دهلی به شاهزاده محمد اعظم رسید، عالی اسباب خود را در شهر گوالیار گذاشته و راه دهلی را پیش گرفت. در این جنگ عروس فتح و پیروزی نصیب محمد معظم شد و عالی جواهراتی را که محفوظ نگهداشته بود، به محمد معظم تحویل داد. این واقعه را عالی در عبارت زیر بیان می‌کند:

«به سبب داروغگی جواهرخانه که در عهد عالمگیر داشت، در هنگام هرج و مرج انتقال سلطنت آن کارخانه عمده را که ذرات جهان اگر همه صفراوف آلات شود به وجه بیعانه قیمتش وفا نکند و قطرات عمان اگر به تمامی گوهر گردد، به تعداد جواهرش در مرتبه آحاد ماند، نمی‌توانست به اعتماد غیر گذاشت. در بنگاه گوالیر مصون مأمون داشته به محافظت مانده بود. در این ماه که طلوع خورشید سلطنت حضرت سلیمان منزلت پرتو امنیت بر جهان و جهانیان انداخت و تیره روزان دیو نهاد و غولان بیابان فساد را به سلاسل و اغلال استیصال مقید ساخت، آن گنج جوهر و کنز گوهر را بر فیلان کوه پیکر بار نموده به دربار جهان مدار آورد و بدریافت سعادت ملازمت سرافتخار بر فلک افراخت»^۱.

محمد معظم پس از جلوس بر تخت پادشاهی، عالی را که حالا عمرش نزدیک به هفتاد سال بود، به پاس امانت و درستکاری که از خود نشان داده بود، به لقب «دانشمند خان» و به منصب سه هزاری سرافراز گردانید و به نگارش احوال زندگانی و حکومت خود و واقعات دیگر مملکت در این عهده مأمور نمود. وقایعی که از ماه ربیع‌الآخر ۱۱۱۹ تا اواخر ماه ذی‌قعدة ۱۱۲۰ هجری به سلک تحریر درآورده است، به عنوان *بهادر شاهنامه* یا *ظفرنامه بهادرشاهی* معروف است.

فرزند بزرگش به نام محمد صادق با عالی صفا و الفتی نداشت. در صورتی که عالی نسبت به وی شفیق بود و این همان پسر عالی بود که دیوان شعر عالی را دزدیده به شاهزاده محمد اعظم داده بود. قضیه مذکور در ریاض الشعراء تذکر داده شده است.^۱ پسر دوم عالی موسوم به حاذق در طبابت معروف بود و او در عهد محمد شاهی لقب «حکیم الممالک» را دریافت کرده بود.^۲ قیاس می‌رود که عالی در سال ۱۱۲۲ هجری درگذشت و طبق نقل آزاد بلگرامی در شهر حیدرآباد مدفون است.^۳

قلم عالی در صنف طنز و مزاح، در زهراشنائی از زبان ماز کمتر نیست. کمترین کسانی هستند که در راه وی آمده با او دست به مشاجره و مبارزه زده باشند و از تیغ زبان طنز مسمومش محفوظ مانده باشند. بنیاد شهرت عالی در ادبیات فارسی هند طنز و مزاح می‌باشد. او از نشتر طنز خود تقریباً هر امیر را مجروح کرده بود. در کلیات عالی این نوع قطعات را درمی‌یابیم که در صنف طنز و هجو سروده شده‌اند:

«اکثر امرا و نوینان زخمی تیغ زبان او بودند و تشنهٔ خورش بودند و او دست از کنایه و هجو بر نمی‌داشت»^۴.

وقایع نعمت خان عالی بهترین مثال تاریخ و طنز و هجو می‌باشد. عالی شخصاً در این جنگ به عنوان وقایع‌نویس شامل بود و در وقایع مذکور هر چه نوشته است با چشم خود دیده است. او با تمام سپهسالاران فوج شاهی آشنا بود. بنابراین رفتارشان را در این وقایع به‌راستی تحلیل نموده است و بر رفتار نامناسب‌شان طنز و هجو گفته است و در این خصوص می‌گوید: «علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»
 «چون وظیفهٔ وقایع‌نگار ثبت جمیع احوال و ضبط تمامی مقال است، به‌قلم داده می‌شود»^۵.

۱. واله داغستانی، علی قلی خان (م: ۱۱۷۰ هـ)، ریاض الشعراء، مخطوطه کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علیگره علیگره، ص ۷-۳۲۶.

۲. انصاری، نورالحسن، فارسی ادب به عهد اورنگ‌زیب، ناشر اندو پرشین سوسائیتی، دهنی، ص ۱۳۰.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): مآثر الکرام، چاپ لاهور، ۱۹۱۳، ص ۱۳۷.

۴. عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: مآثر الامراء، ج ۲، ص ۶۸۹.

۵. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: وقایع نعمت خان عالی، به‌اهتمام کیسر داس، ص ۱۲.

وقایع مذکور گزارش محاصره قلعه گولکنده و حیدرآباد می باشد که از ربیع الاول ۱۰۹۹ هـ/ژانویه ۱۶۸۷ م شروع شده و تقریباً تا هشت ماه، یعنی ذی الحجه ۱۰۹۸ برابر سپتامبر ۱۶۸۷ م ادامه یافت.

این وقایع اهمیت تاریخی نیز دارد. زیرا مؤلفین منتخب‌اللباب^۱ و مآثرالاصرا، وقایع گولکنده و حیدرآباد را مأخذ خود ساخته اند.

در محاصره مذکور لطمه بزرگی به فوج شاه رسیده بود و عالی آن اتفاق‌های خوشگوار و تلخ را به شیوه طنز و مزاح ثبت کرده است. ولی آن طنز این قدر تیز است که خواننده آن طنز را فوری حس می کند و بر رفتار سپهسالاران شاهی تعجب می کند. ولی لذت هم می برد. مثلاً فوج شاهی طرح ریزی کرده بود که به وقت شب بر دشمن حمله کند، در این ضمن سگی پارس زدن را شروع کرد و پاسانان قلعه را خبردار کرد و آنها سربازان فوج شاهی را کشتند و بر این شکست سپهسالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نقاره نواخته برگشت. عالی واقعه مذکور را چنین بیان می کند:

"غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پاسی از شب گذشته... که حارسان حصار چون بخت خویش بیدار نباشند. آنگاه به رسایی خرد خرده شناس، نردبانی استوارتر از رأی محکم اساس و کمند چند درازتر از عمر خضر و الیاس همراه گرفته به اتفاق عساکر و افواج آن بهادر بی بهادر همچو دریای امواج روان شد... و دو تن از دلیران حقیقی و بهادران واقعی پا بر نردبان گذاشته... سر از چاک گریبان کنگره حصار بر آوردند... قضا را سگی از فراز فصیل به انداز خوردن لاشی چند که از کشتگان روز گذشته در خندق افتاده بودند راه می جست که خود را به خاک اندازد، به آن دو شیر بیسته شجاعت دچار شد... و آغاز فریاد کرد چندانکه حارسان برج بیدار شده کار بالا رفتگان ساختند... اما صد آفرین بر شوکت آن سرگروه با تدبیر و هزار تحسین بر سرعت آن مبارز دلیر که نقاره نواخته از آنجا مراجعت کرد و مانند صدا از توپ فوراً برگشت... حاسدانش

۱. خانى خان نظام الملکى. محمد هاشم خان (م: ۱۱۴۱ هـ): منتخب‌اللباب، تصحيح مولوى كبير الدین احمد و

می‌گویند از آواز نقاره کشکچیان قلعه را آگاه ساخت. استغفر الله این چه سخن است، هرچه کرد آن سگ کرد. این چه کرد^۱.

در جمله آخر طنز بر غازی‌الدین است، یعنی حمایت از غازی‌الدین می‌کند و لعن و طعن هم می‌کند.

یکی دیگر سپهسالار موسوم به سالم خان حبشی بود که رنگ پوستش سیاه بود و در جنگ مذکور برای سلامتی جان خود در یک غار پنهان شده بود. عالی بیکان طنز خود را بر بی‌بهادری او در این الفاظ روان کرده است:

"سالم خان حبشی در مفاک تاریکی خزیده و غار را بر عار رجحان داده تا صدق «ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» ظاهر ساخت. لاجرم در آن ظلمات از ظلم سپهدلان سالم مانده جرعه‌ای از آب حیات چشید"^۲.

در مثال فوق رنگ سیاه سالم خان را با تاریکی غار شباهت نموده، با اظهار دلسوزی با زبان طنز گفته است که این هم از میدان جنگ فرار کرده بود.

درباره سردار دیگری به نام لطف الله خان بیان نموده است که او چطور جان خود را سلامت برده و توپچی را برای گلوله‌زدن تشویق کرد. عالی در مورد لطف الله خان می‌گوید:

"لطف الله خان به لطایف‌الحیل از دریای قهار جمعیت آن مقهوران به کفار رسید و از آن ورطه غوک وجودش به‌جستن از کام نهنگ بلا خلاصی یافت یعنی به‌بهبانه توپ انداختن به پناهه عرابه‌های توپ خود را کشید آنجا کمال جگررداری به‌کار برده توپچی را دل می‌داد"^۳.

در مورد بی‌بهادری لطف الله خان عالی مثنوی هم سروده است و در آن می‌گوید:

استغفر الله این غلط است آن چنان نبود	کز ابتدای معرکه خود در میان نبود
یک میل راه بود از تو تا به فوج شاه	گر سرمه می‌کشید که چیزی عیان نبود
لیکن شاید از سر انصاف در گذشت	داریم چون دلیل برین کو جان نبود

۱. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: وقایع نعمت خان عالی، به‌ اهتمام کبیر داس، ص ۱۲-۸.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. همان.

نزدیک توپ رفت و نمرد از صدای آن ما را از این گیاه ضعیف این گمان نبود
لهذا حضرت خدیو کشورستان به جایزه این کار نمایان شمشیری به خاص
شجاعت نشان مرحمت فرمودند^۱.

در شعر عالی می گوید که خان مذکور نزدیک توپ رفت ولی نمرد از صدای آن،
ن از او این نوع شجاعت و بهادری را گمان نکرده بودم. یعنی عالی طنز بر بزدلی
سپهسالاران عالمگیر کرده است که بیشتر آنان سر از وظیفه پیچیده بودند.
اتفاق دیگری را که برای سردار عزت خان افتاده با آمیزش طنز چنین ترسیم کرده
است:

"قضا را زمین آن نورکنده از باران گل شده بود... چون نقش قدم پایند گردید
و آن بی سر و پایان به سر وقتش رسیده... در آب و گل به رنگ زغال از
سیه بختی افتاده... میر آتش در گل افتاده... او را زنده به قلعه بردند تا
محصوران که از اطالت حبس دلنگ شده هر روز جمعی بیرون می روند
به تماشای او مشغول باشند"^۲.

یعنی طنز زده که به جای زندانی، شاید او چیز تفریحی باشد.

عالی در وقایع، طنز را با تاریخ گنجانیده است. شاید علت این بود که او به عنوان
وقایع نویس به گولکنده رفته بود و در آنجا رقابت و حسد امرا و سپهسالاران را با چشم
خود دیده بود و می خواست که آنها را به راه راست بیاورد. به همین سبب رفتار آنان را
به طنز و هجو تحلیل نموده است. در این خصوص بزدلی سردار جمشید خان را چنین
توصیف کرده است:

"شیاطین الانس مثال قوس و قزح دایره کشیدند، او نیز دست به تیر و کمان ابرو،
اما دستبرد آنها دیده به سان کمان برگشت و گوشه گرفت به نوعی که پی نبرند"^۳.

۱. منبع پیشین، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۶-۵۵.

۳. همان، ص ۵۵.

در این مثال عالی طنز را گنجانیده که به جای برداشتن تیر و کمان حقیقی، جمشید خان تنها کمان ابرو را کشیده و جان خود را سلامت داشته.

او در مورد یک امیر دیگر موسوم به صلابت خان که بار دیگر میر آتش شده بود و عالی این خبر را چنین به نهجۀ طنز بیان نموده بود:

«ای بندگان درگاه وای ملازمان دولتخواه مخبر و آگاه باشید که صلابت خان به خدمت داروغگی توپخانه سرفرازه می‌یابد به این شرط که کس برای رفتن به جنگ نیابت وی قبول نماید... زود به حضور پر نور آید و زبان به قرار گشاید تا حضرت خدیو زمان خلعت به صلابت عطا فرمایند»^۱.

پادشاه عالمگیر و افراد خانواده شاهی نیز از پیکان طنز و هجو عالی رها نبودند. او یک قطعه به شیرازی زیب‌النسا فرستاده بود. می‌گویند که عالی باری یک جیغه به زیب‌النسا برای فروخت فرستاده بود ولی او تا چند روز به او هیچ پاسخ نداد و حوصله عالی از دست رفت. پس قطعه زیر را به شهزاده مذکور فرستاد:

ای بندگیت سعادت اختر من در خدمت تو عیان شده جوهر من
 گر جیغه خریدنی است، پس کوز من؟ وور نیست خریدنی، بزن بر سر من^۲

دولتمردی بود موموم به مختار خان که دخترش را به شهزاده بخت داده بود. عالی یک شعر طنز در مورد او سروده است. می‌گوید:

هیچ کس در خانه مختار خان بی‌کار نیست هر که را دیدم در آنجا، فاعل مختار بود^۳

همین طور عالی شعر طنزیه راجع به امیری دیگر به نام محمد علی خان سامان گفته است که دستار بزرگی بر سر می‌ست:

در سرداری بزرگی بسیاری ما هیچ نداریم بجز مختاری^۴

یکی دیگر از امرا به نام مطلب خان، وقتی با لقب «مرتضی خان» ملقب گشت، عالی فوری شعر زیر را گفت:

۱. منبع پیشین. ص ۸-۱۲۷.

۲. عالی شیرازی. میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی، نسخه خطی کتابخانه موزه ملی هند، ورق ۹۵.

۳. عبدالرزاق اورنگ آبادی. مصاصم الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: مائزلامرا، ج ۳، ص ۶۶۰.

۴. همان، ج ۳، ص ۶۲۷.

راستی را می‌گذارم، در کجی خواهم شدن

مرتضی گر این بود من خارجی خواهم شدن^۱

وقتی امیری موسوم به مهابت خان درگذشت، در آن موقع عالی این شعر را گفت:

گفتمش این گدایی که مُرد که بود؟ هاتفی بانگ زد «مهابت خان»^۲

سیرت عصبانی عالی وقتی با قدرت قلم توأم می‌شد به شکل طنز و هجوگویی ظاهر می‌گشت و حسد و شهرت حریفان نیز گاه گاه بر این آتش دامن می‌زد. عالی در شعر زیر مزاح خود را به‌دکان عطاری مانند کرده است که مردم از سم هجا یا تریاق مدح هرچه می‌خواستند در آن می‌یافتند. می‌گوید:

طبع عالی دکان عطاری است سم و تریاق هر دو اینجا هست

غرضی نیست بهر مدح و هجا هرچه کس خواست یافت دست به‌دست^۳

از همین سیرت عالی، حریفان از او خایف بودند و همیشه شکایت به‌شاه می‌کردند و عالی در جوابشان این قطعه را سرود:

بر ما زبان طعن رقیبان ز طبع کج هرگه شود دراز چو ناخن بریدنی است

هرچند نحیف لاشی و نابودم باور نکنی که در جهان موجود

مشناس حقیر طایر ابره‌هام مشمار ضعیف پیشه‌نمرودم^۴

جای دیگر می‌گوید:

یکی خود را درست و راست بنماید چو تیر اما

زبانش می‌کند در دل شکافی کار پیکان را^۵

خلاصه اینکه در آثار عالی، طنز و هجو زیاد یافته می‌شود. او از پادشاه و امرا و حکام باکی نداشته بلکه بالعکس آنان را مورد طنز و هجو و انتقاد قرار می‌داده است. از این‌رو برای او لازم نبوده که انتقادات خود را به‌صورت هزل و کنایه بیان کند. اما مقام

۱. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی، نسخه خطی کتابخانه موزه ملی هند، ورق ۹۵

۲. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی، مطبع نولکشور، لکهنو، ص ۲۳۹.

۳. مقبول احمد، سید: شرح احوال و آثار و سبک نظم و نثر نعمت خان عالی شیرازی، ص ۷۵.

۴. همان، ص ۷۲.

۵. همان، ص ۷۴.

عالی از حیث یک مصلح پایین تر است زیرا بیشتر طنز و انتقاد وی شخصی بوده است. بهر حال به وقت خواندن آثار عالی خواننده لذت می برد.

منابع

۱. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌التفاس (تذکره شعرای فارسی سده دوازدهم هجری). نسخه خطی شماره ۶۹۶، کتابخانه بانکی پور، پتنا.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): مآثر الکرام، چاپ لاهور، ۱۹۱۳ م.
۳. انصاری، نورالحسن، فارسی ادب به عهد اورنگ‌زیب، ناشر اندو پرشین سوسایتی، دهلی، ۱۹۶۹ م.
۴. خافی خان نظام‌الملکی، محمد هاشم خان (م: ۱۱۴۴ ه): منتخب‌اللباب، ج ۲، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر، آسیاتیک سوسایتی بنگاله، کلکته، ۱۸۶۹ م.
۵. خوشگوی دهلوی، بندر این داس: سفینه خوشگو (تألیف: ۱۱۴۷ ه/ ۵-۱۷۳۴ م) به اهتمام سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، سلسله انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.
۶. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: جنگ‌نامه، به اهتمام محمد مصطفی خان، بی‌جا، بی‌تا.
۷. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: جنگ‌نامه، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، چاپخانه جید برقی، دهلی، ۱۹۶۴ م.
۸. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: حسین و عشق، شارح مولوی اولاد سهوانی، بی‌جا، بی‌تا.
۹. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: خوان نعمت، مطبع محمدی، دهلی، بی‌تا.
۱۰. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۸ ه/ ۱۸۸۱ م.
۱۱. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: دیوان عالی، نسخه خطی کتابخانه موزه ملی هند، دهلی نو.

۱. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: کلیاتِ عالی، نسخه خطی شماره ۱۵۸۱، کتابخانه دانشگاه تهران، تهران.
۲. عالی شیرازی، میرزا نورالدین محمد نعمت خان: وقایع نعمت خان عالی، به اهتمام کیسر داس، مطبع نولکشور، لکھنؤ، ۱۹۲۸ م.
۳. عبدالرزاق اورنگ آبادی، صمصام الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: مآثر الامراء، سه جلد، ایشیاتیک سوسائٹی بنگالہ، کلکتہ، ۱۹۰۳ م.
۴. مستعد خان، میرزا محمد ساقی: مآثر عالمگیری، مرتبہ آغا احمد علی، چاپ کلکتہ، ۱۸۷۱ م.
۵. مقبول احمد، سید: شرح احوال و آثار و سبک نظم و نثر نعمت خان عالی شیرازی، انجمن فارسی، دہلی، ۱۹۶۳ م.
۶. والہ داغستانی، علی قلی خان (م: ۱۱۷۰ھ): ریاض الشعراء (تالیف: ۱۱۶۱ھ/۱۷۴۸ م). مخطوطہ کتابخانہ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی